وحدت اراده و مشیّت پروردگار متعال نسبت به همه عالم وجود

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحیم

و صلَّی‏ اللهُ عَلَی سیدنا و نبینا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ

و علی آله الطّیبین الطّاهرین و اللعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ

 بك عرفتك و انت دللتنی علیك و دعوتنی الیك و لو لا انت لم أدر ما أنت.

 دیشب عرض شد كه بر حسب معرفت هر شخص، تكلیف برای او مترتب می‌شود نه بیشتر و نه كمتر. و او هم مكلف است كه بر مقدار تكلیفیكه بر او تكلیف شده عمل كند نه بیشتر و نه كمتر. و پا فراتر گذاردن یا كوتاه كردن از حیطه علم و معرفت، هر دو مؤاخذه دارد. و معرفت به هر چیزی در حیطه سعه وجودی انسان است. لازمه عرفان معرفت است لازمه عرفان به یك شخص هم تراز بودن در محدوده معرفت است بین شخص عارف و بین شخص معروف. حالا عارف در هر مرتبه‌ای باشد خب باشد. اگر ما در قبال یك شخص بزرگی قرار بگیریم به هر مقدار كه نسبت به آن شخص بزرگ معرفت داریم در همان رتبه با او اتحاد داریم.

 كلامی‌است بسیار كلام حكیمانه و متقن كه می‌فرماید لایعرف شیء شیئا الا بما هو فیه منه، هیچ چیزی عارف به شیء دیگر نمی‌شود مگر به یك سرمایه‌ای كه آن سرمایه باید در دو طرف وجود داشته باشد به یك خمیرمایه‌ای كه باید به واسطه آن خمیرمایه آن عارف به آن معروف عرفان پیدا كند. آن مقدار سعه وجودی كه باید در عارف باشد تا بتواند به همان مقدار سعه وجودی در معروف، عرفان پیدا كند. هیچ چیزی عارف به شیء دیگر نخواهد شد مگر به واسطهیك امریكه آن امر هم باید در معروف باشد هم باید در عارف باشد. و الّا نمی‌شود. اگر ما بخواهیم به صفت رحمانیت حق پی ببریم باید رحمت در وجود ما وجود داشته باشد و الا به این صفت حق ما ابدالآباد نمی‌رسیم اطلاع پیدا نمی‌كنیم. اگر ما بخواهیم به خلاقیت پروردگار پی ببریم باید این مفهوم و معنای خلاقیت در وجود ما تعین حضوری داشته باشد و الا ما نمی‌توانیم به آن خلاقیت برسیم.

 ما در آیه قرآن می‌خوانیم كه می‌فرماید به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام، و اذ تبرء الاكمه و الابرص بإذنی و اذ تحیی الموتی بإذنی، یا در آیۀ دیگر می‌فرماید كه و اذ تبلغ من الطین كهیئه الطیر بإذنی فتنفخ فیه قد یكون طیرا بإذنی، دو تا إذن اینجا دارد. ای عیسی تو چه می‌كنی؟ كاری كه تو انجام می‌دهی این است كه خلق طیر می‌كنی به اذن من، به اذن من خلق طیر می‌كنی بعد بر او می‌دمی. ‌اول برمیداری با آب و گِل یك مجسمه درست می‌كنی، مجسمۀ گِلی، همین مجسمه‌هایی كه دم حرم می‌فروشند، با گِل برمیدارند درست می‌كنند، شكل گنجشك. این كار را انجام می‌دهی، تخلق بإذنی، این را ما می‌بینیم ما این را می‌فهمیم خب خودمان هم بلدیم درست كنیم، آن را برمی‌داریم قاطی می‌كنیم، می‌شود گِل، می‌شود گنجشك دیگر، خودمان هم همین كار را انجام می‌دهیم. فتنفخ فیه من روحی و یكون طیرا باذنی بعد آن كاری كه تو می‌كنی [این است كه] در او می‌دمی. ‌می‌دمی‌یعنی چه؟ یعنی فوت می‌كنی. دمیدن یعنی فوت كردن. فتكون طیرا بإذنی این می‌شود طیر. یعنی عنوان طیریت بر او عارض می‌شود. یعنی عنوان حیات بر او صدق می‌كند الان قبل از اینكه این چیز است طیریت بر او عارض نمی‌شود متصف به طیران نیست گِل است صورت دارد اما وقتی كه شما آمدید و در او دمیدید و جان گرفت معنون به عنوان طیران می‌شود متصف می‌شود.

 خب این آیه چه را می‌خواهد برساند؟ ما چه مقدار معرفت نسبت به كار حضرت عیسی پیدا می‌كنیم؟ چه مقدار؟ در آن محدوده‌ای كه خودمان قادر هستیم یعنی تا گِل درست كردن، آن كار ما هم هست همان گل را ما هم درست می‌كنیم آیه می‌گوید اول گل درست می‌كنی دیگر و اذ تخلق من الطین یعنی گِل دیگر، شكل درست می‌كنیم، این كار را ما هم بلدیم. كوزه گرها این كار را می‌كنند دیگر. خب این كار می‌شود چه؟ می‌شود تساوی در رتبه بین ما و بین حضرت عیسی، این تساوی در رتبه است. در محدوده فقط شكل طین، در این محدوده. و ما می‌دانیم حضرت عیسی چكار می‌كند، چرا؟ چون خودمان هم بلدیم. این مقدارش را كه بلد هستیم. می‌ماند آن شقّ دوم، فتنفخ فیه فیكون طیرا بإذنی، حضرت عیسی یك كار دیگر می‌كند ما تا قیامت بكنیم نمی‌شود. آن به آن می‌دمد تبدیل به طیر می‌شود، حالا شما هی بدم! هی بدم! كاری كه دم شما می‌كند این است كه گل را خشك می‌كند ولی طیران به او نمی‌دهد. خب حالا آیا شما می‌توانید پی ببرید كه حضرت عیسی چه می‌كند؟ به این رتبه عارف هستید؟ نه عارف نیستید. عارف نیستید. عارف نیستیم به اینكه حضرت عیسی چگونه تنفخ هست، چگونه می‌دمد. آن آیه شریفه دارد كه فتنفخ فیه من روحی، یعنی همان طوری كه تو می‌دمی ‌من نفخت، نفختُی در آنجا تنفخُی اینجا است و هر دو نفخ به یك معنا دلالت می‌كند. كه می‌تواند به این تنفخُی حضرت عیسی پی ببرد؟ كسیكه به نفخت فیه من روحی بتواند پی ببرد. اگر كسی به آن نفخت فیه من روحی پی برد و مطلع شد به این تنفخُی حضرت عیسی هم می‌تواند مطلع بشود و بالعكس. قضیه از باب چیست؟ عكسش هم صادق است. هر كسی كه به تنفخُی عیسی مطلع شود به نفخت فیه من روحی هم چه میشود؟ مطلع می‌شود. پس بنابراین چون آن سرمایه و خمیرمایه و آن جنبه وجودی برای ادراك نفخ در ما محقق نیست لذا ما به مقام حضرت عیسی نمی‌توانیم عرفان پیدا كنیم، نمی‌توانیم.

 عرفان ما به حضرت عیسی در مقام اعجاز ـ نه سایر مراتب دیگر كه ایشان دارند ـ در مقام اعجاز فقط منحصر می‌شود در چه؟ در همین ساختن گِل. می‌بینیم این گلیكه او می‌سازد ما هم بلدیم بسازیم. اما یك نكته دراینجا هست كه رمز مطلب را خداوند در اینجا بیان می‌كند اگر به رمز این قضیه در قضیه اول برسیم قضیه دوم هم برای ما حل می‌شود و آن چیست؟ او این است كه می‌فرماید و اذ تخلق من الطین كهیئة الطیر بإذنی، تمام لمّ قضیه در این اذنی است چرا به اذنی؟ خب یك بچه وقتی كه برمی‌دارد گل درست می‌كند اینكه اول از خدا اجازه نمی‌گیرد، هان! بچه برمی‌دارد گل درست می‌كند بعد هم یك لگد می‌زند زیرش خرابش می‌كند، می‌رود از خدا اجازه بگیرد، پروردگارا اجازه بده ما گل درست كنیم؟ خدا را هم قبول ندارد فرض كن. یا وقتی كه ما برمی‌داریم یك هیئت درست می‌كنیم یك عصفور من باب مثال درست می‌كنیم، یك مار یا یك ماهی فرض كنیدكه درست می‌كنیم با گِل، از خدا اجازه نمی‌گیریم. این قضیه چه را می‌خواهد برساند؟ این قضیه این را می‌خواهد بگوید كه آن حقیقتِ مشیت نازلۀ صانعۀ خالقه‌ مریده، كه آن نور وجود و طی وجود را می‌خواهد در قالب تعینات بیاورد، از دید منِ كور دو تا است و چشمان رمد دار ما بین اعجاز و غیر اعجاز فرق می‌گذارد اما در واقع مسئله یكی است. اصلا در عالم وجود اعجاز معنا ندارد. همان قدر اهمیت دارد نفخ در روح كه همان قدر اهمیت دارد خلقت طین به دست حضرت عیسی و همان قدر بی ارزش است خلقت روح در این بدن، در بدن خاكی، كه همان قدر بی ارزش است خلقت طین به دست حضرت عیسی. اگر ارج و مقام و ثمنی را ما برای اعجاز حضرت عیسی بخواهیم در نظر بگیریم همان قدر هم باید برای خلقت طین در نظر بگیریم فرقی نمی‌كند در اینجا.

 از نظر خداوند خلقت طین با نفخ دم و تحقیق روح در این كالبد، هیچ تفاوتی نمی‌كند اصلا فرق نمی‌كند. از نظر مشیت و اراده پروردگار بین حركت اندام و اراده یك طفل در خلقت طین و بین اراده آن مقام منیع حضرت عیسی در خلقت روح، هیچ تفاوتی نمی‌كند هر دو یكی است منتهی چشم ظاهربین ما آمده بین این دو مسئله را جدا كرده و فرق گذاشته، این فرق بین عرفان و عدم عرفان است. هان! ما فقط به حضرت عیسی از نقطۀ نظر ظاهر نگاه می‌كنیم دیگر پی به باطن نمی‌بریم اما از دید یك عارف كه مصداق آیۀ شریفه و اذ تخلق من الطین بإذنی و .. فیكون طیرا بإذنی هست، برای حضرت عیسی به اندازه سر سوزنی و به اندازه یك میلیمتر زحمت و مشقت و تعبِ ـ برای حضرت عیسی ها نه برای ما ـ زحمت و تعب و مشقت عملی و فكری بین ساختن گِل و بین نفخ بدن ندارد برای او، چرا؟ چون برای او مجرای خلقت و نزول مشیت تبیین شده، معرفی شده. خودش به این مسئله رسیده. وقتی خودش به این مسئله رسیده است دیگر برای او چه فرقی می‌كند؟ دیگر برای او چه تفاوتی دارد؟ برای ما كه نسبت به این قضیه جاهل هستیم تفاوت دارد اما برای او كه تفاوتی ندارد برای خدا تفاوتی دارد؟ برای خدا خلقت ابدان با خلقت روح فرق می‌كند؟ زحمت خدا بیشتر می‌كشد؟ خدا بیشتر آنجا مایه می‌گذارد؟ مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه اینجا است كه می‌فرمایند مردم خیال می‌كنند می‌گویند فلان آقا آمد بر لب چاه در نیمه‌شب دعا كرد خدایا نمی‌دانم فلانی وضو ندارد چاه را پرآب كن برای او تا وضو بگیرد بعد چاه آبش آمد بالا و این وضو گرفت، عجب كرامتی! اگر من جای این آقا بودم می‌دانستید چكار می‌كردم؟ هیچ زحمت دعا به خودم نمی‌دادم شما هم ندهید وقتی می‌دیدیم چاه آب ندارد تیمم می‌كردیم پس خدا تیمم را برای كی گذاشته؟ چرا بیخود سوال كنیم؟ ملائكه را به زحمت بیاندازیم! خب اینها مگر بیكار هستند؟ بیایند الّاف ما هم بشوند؟ خدا را خوش نمی‌آید. خدا گفته با تیمم. قسم به جان سركار و به جان خودم ... قسم به جان همۀ ما، معلوم نیست ثواب آن نماز با تیمم كمتر از آن وضویی باشد كه آن آقا با دعا كرده، معلوم نیست این طور باشد. این چشمان ما رمد دار است خیال می‌كنیم خدا نماز با وضوی صحیحاً می‌خواهد صلاه صحیحا متطهراً متوضئاً مع الوجوه بطهارت مائیه! نه جانم! خدا می‌گوید هر طوری برایت هست من قبول دارم. مگر من نباید قبول كنم؟ چرا این قدر خودت را به دست و پا می‌اندازی؟ آب جلویت است وضو بگیر نیست تیمم كن، تیمم كن، تیمم كن. تو داری بین احكام من تفاوت قائل می‌شوی؟ آب را كی خلق كرده؟ كی طهارت به ماء‌ داده؟ من دادم یا خود؟ هان؟ من طهارت را به ماء دادم یا خود ماء طهارت را آورده؟ من دادم. من به ماء اعطاء ‌طهارت كردم و ماء را مطهر و طاهر قرار دادم همان من آمدم خاك را طاهر قرار دادم. هان؟ چه فرق می‌كند؟

 در سفر مكه بودیم با مرحوم آقا رضوان الله علیه، من هجده سالم بود یك كسی از افراد، شخص فاضلی هم بود، كت و شلواری بود ولیكن شخص فاضلی هم بود و ظاهرا از همین دروس و چیزهای طلبگی و اینها بی بهره نبود. این ظاهراً مبتلا بود به ناراحتی پوستی و این جراحت داشت دو تا دستهایش و بدنش و بنده خدا در اذیت بود. یك روز در مدینه كه بودیم آمد به اتفاق برادرش كه برادر ایشان روحانی كاروان بود. آمد پیش آقا كه آقا ما دیگر سفر حج آمدیم برای خدا آمدیم می‌خواهیم برویم اعمال انجام بدهیم حج در پیش است احرام در پیش است لباس احرام با این وضع، اعمال، طواف نماز و با این جراحت‌ها این چه جوری می‌شود؟ می‌گفت دعا كنید كه ـ به مرحوم آقا می‌گفت دعا كنید كه ـ خداوند خلاصه خب كند این ناراحتی پوستی ما را و جلدی ما را. مرحوم آقا فرمودند كه یكی از علمای سابق به نام آخوند ملافتحعلی سلطان آبادی، ایشان می‌خواسته حركت كند از آنجاییكه بوده در منزلش به قصد مكه، می‌گوید خدایا من می‌خواهم در این سفر دچار این مشكلات تطهیر و اینها نشوم تو این سفر رنج و الم این مسائل را از ما بردار، این همین كه از منزلش حركت می‌كند با آن كاروان و حمله‌ای كه بوده و می‌‌آید تااز دروازه شهر عبور كند یك مرتبه تمام بدنش خوب می‌شود، انگار نه انگار كه لم یكن شیئا مذكورا، هیچ آثاری از این قروح و جروح در او نبوده این همین طور به سفرش ادامه می‌دهد. می‌آید در مكه و مدینه و اعتاب و برمی‌گردد تا از دروازه وارد شهر می‌شود دوباره همۀ اینها راه می‌افتد می‌آید سرجایش.

 بعد مرحوم آقا می‌خواستند بفرمایند كه این كار البته دعایی كرده و آن شخص هم صاحب نفس بوده، مرحوم آخوند ملافتحعلی، ایشان صاحب نفس بود و حالاتی داشت و همان كسی بود كه بطون قرآن را می‌دانست ولی مطلب بالاتر از این است. مطلب این است كه آیا ما در تحت حكومت خدا هستیم یا نیستیم؟ هان؟ هستیم یا نیستیم؟ آیا خداوند ما را عبد خود قرار داده یا نه؟ خدا كه نمی‌تواند انكار بكند بگوید نه! تو تا وقتی كه سالمی‌عبد من هستی من عبد مریض نمی‌خواهم برو پی كارت! كجا برویم؟ خدا می‌تواند یك همچنین حرفی بزند من عبد مریض نمی‌خواهم تا وقتی كه ٣٧ درجه بدنت حرارت دارد تو عبد من هستی و من هم مالك تو هستم فلان اما همین كه شد یك درجه تب پیدا كردی دیگر رفتی بیرون خداحافظ؟ ولايمكن الفرار من حكومته، از حكومت خدا كجا می‌شود فرار كرد؟ خب این خدای بزرگوار هر كاری از دستش برآید انجام می‌دهد اما نمی‌تواند بگوید من تو را از عبودیت و حكومت خودم بیرونت می‌كنم این حرف را نمی‌تواند بزند، به پایش نوشته شده. بخواهد نخواهد به پای خدا نوشته مجبور است ... خیلی خب حالا بیاییم سراغ خودمان، آیا خودمان می‌توانیم در شرایطی از شرایط، در هیچ موقعیتی، خودمان را از حكومت خدا بیرون حساب كنیم؟ نه! ما هم نمی‌توانیم. گفت مال بد بیخ ریش صاحبش است، مجبور است خدا قبولمان كند، می‌خواست درست نكند. حالا كه درست كرده باید پایش بنشیند، ما هم نمی‌توانیم. پس هم ما به او بند هستیم هم او به ما بند است آن هم مانده چكار كند. یك آدم دوپا درست كرده حالا چكارش كند؟ خیلی خب. پس خدا ما را در همه حال می‌خواهد.

 تنها تویی تنها تویی در گوشه‌ تنهاییم \*\* تنها تو می‌خواهی مرا با این همه رسواییم

 پس خدا ما را با همۀ این عیب و نقصها می‌خواهد و نمی‌تواند نخواهد. این امراض را كی داده؟ این امراض را خودش داده. پس خداوند متعال هم خودش ما را خلق كرده و هم به ما وجود داده و هم صحت داده و هم مرض می‌دهد و به فرموده كلام حضرت سجاد سلام الله علیه، [خدایا تو را شكر كنم كه به من] صحت دادی و به واسطه صحت و سلامتی می‌توان[م] تكالیف و فرائضیكه در حال صحت است انجام بده[م] یا در هنگام مرض تو را شكر كنم بر اینكه تو مرا مریض كردی و مرا متوجه ضعف خودم كردی و چه بسا بعضی از گناهان كه به واسطه صحت از من برمی‌آ‌مد و متمشی می‌شد به واسطه‌مرض دفع كردی. پس مرض هم از كیست؟ مرض هم از خدا است. این كلام حضرت معجزه است. یعنی می‌خواهد بفرماید به همان مقدار [كه] ـ بلكه بیشتر ـ صحت ممدوح است مرض ممدوح است. شخصی كه مریض نشود پی به سلامتی خودش نمی‌تواند ببرد. تكبر او را می‌گیرد استغنا او را فرا می‌گیرد آن ضعف‌ها و خلل و نقصان برای او متجلی نمی‌شود و متبلور نمی‌شود. گرفتاری تا كسی پیدا نكند پی به ضعف‌های خودش نمی‌تواند ببرد. آن ضعف‌هایی كه او را از معبود دور كرده است و بین او و بین پروردگار و مالك حقیقی او فاصله انداخته است چی؟ آن می‌آید اینها را فاصله می‌اندازد جلو را می‌گیرد.

 گرفتاریها، نعمت‌های الهی است كه خداوند برای بندگانش می‌آورد اینها همه نعمت است مرض نعمت است بلایا نعمت است گرفتاریها همه نعمت است بدون این نعمت‌ها انسان نمی‌تواند ربط برقرار كند. انسان دچار انانیت می‌شود دچار تفرعن می‌شود. حضرت سجاد می‌فرماید من در این مرضی كه به من دادی چگونه شكر تو را به جا بیاورم؟ تو به واسطه این مرض مرا به یك مسائل باطنی راهنمایی و دلالت كردی كه هزار و یك آنها در صحت و سلامتی به دست نمی‌آید و این یك واقعیت است.

 پس ما با این خصوصیت و با این كیفیت، در حال صحت و در حال مرض در هر دو حال بنده خدا هستیم آیا ممكن است برای پروردگار كه خودش به ما این مرض را عنایت كرده برای تطهیر ما و برای مصالح دیگر، خودش بیاید و بگوید من حالِ سلامتی تو را بیشتر از این حالِت دوست دارم؟ خیلی عجیب است! خیلی كلام احمقانه ای است! خودش آمده این مرض را داده بعد بگوید من حال سلامتی تو را بیشتر دوست دارم؟ این بنده بیچاره كه گناه نكرده. خدا بیاید به یك مریضی كه در تب است بگوید كه من نمازِ در حال استقامت و با طهارت مائیه و با تمام شرایط را بیشتر دوست دارم؟ یك همچنین نمازی اصلا اگر بر مرض باشد حرام است باطل است روزه اگر برای جسم ضرر داشته باشد هم باطل است و هم قضا دارد، نه تنها ممدوح نیست بلكه مذموم هم هست. البته در صورتی كه عذریت نباشد كه در بعضی از موارد عذریت هست اگر شخصی با علم به اینكه روزه برای او موجب اشكال است و دستور و تكلیف [بر عدم اتیان روزه دارد] می‌گوید كه دلم می‌خواهد، به خاطر اینكه در جمع آبرویم نرود و نگویند كه روزه خورده، هم روزۀ او باطل است و هم باید قضا كند یك گناه هم كرده.

 خداوند می‌گوید من مالك تو هستم و من الان تو را در این شرایط قرار دادم و مقصود من این است كه الان تو این كار را انجام بدهی تو فضولی داری می‌كنی در كار من؟ تو كی هستی در كار من فضولی می‌كنی؟ من تو را مریض كردم و از تو نماز مستلقیا می‌خواهم، تو بلند می‌شوی مستقیما می‌خوانی برای كمرت ضرر دارد می‌افتی! كی به تو گفته همچنین كاری بكنی؟ من الان می‌گویم وضو برای تو ضرر دارد باید با تیمم نماز بخوانی. نقل آن افرادیكه آمدند آن بیچاره مریض را كردند در آب و بعد هم مرد و آمدند پیش امام صادق، حضرت فرمودند كه كشتید این را، خدا بكشد شما را، كی به شما گفته كه این را بردارید در آب و فلان كنید؟ تیممش باید می‌دادید قتلهم الله قتلوه. وظیفه این است. عبد باید عبودیتش را داشته باشد نباید اظهار نظر كند به مولای خودش من این جوری دلم می‌خواهد، بیخود دلت می‌خواهد. من به تو می‌گویم این جور.

 حالا كه این طور شد آیا این جنابی كه الان دارد با این حال می‌رود مكه، با همین حال جراحت و اینها، آیا صحیح است پیش خودش بگوید خدایا این را خبكن تا یك حج خب انجام بدهم؟ خدا می‌گوید هان حج خب چیست؟ تو تشخیص می‌دهی؟ حج خب آن حجی است كه تو می‌گویی؟ تو می‌فهمی؟ ‌آن حجی است كه تو داری تشخیص می‌دهی؟ آن حج حج خب است؟ آن حجی كه با تمام شرایط باشد؟ آن حجی كه با وضو باشد؟ آن حجیكه در آن قروح و جروح نباشد؟ این است؟ تو باید قبول كنی یا من باید قبول كنم؟ تو باید به این حج نورانیت و روحانیت بدهی یا من باید بدهم؟ والعمل الصالح یرفعه، آن چیزی كه باعث رفعت این عمل است به دست تو است یا به دست من است؟ روحانیت عمل به دست تو است یا به دست من است؟ من كه تو را با قروح و جروح قرار دادم و دست تو را مجروح كردم و به حال ممراضیت تو را درآوردم در عین حال تكلیف به حج كردم این وسط چه شخصی باید این حج را قبول كند؟ هان؟ پس بنابراین ما به اینجا می‌رسیم كه دعای ایشان هم خیلی وجهی نداشته و چه بسا اگر می‌رفت به مكه با همان حال، خداوند ثواب و نعمت و روحانیت بیشتری را نصیب او می‌كرد تا اینكه حالا ما می‌گوییم بَه! عجب مقامی‌دارد! از دروازه‌شهرش كه خارج شد خدا دعایش را مستجاب كرد و یك حج پاك و پاكیزه و شسته و رفته و با بدن سالم! اینها توحید است ها! اینها مطالبی است كه بزرگان به ما گفتند اینها را از خودم نمی‌گویم، اینها چیزهایی است كه آنها به ما یاد دادند. هان!

 آخرش هم آن بنده خدا قبول نكرد هرچه آقا اینها را در گوشش خواند...، آقا این را می‌گفتند او می‌گفت آقا در هر صورت شما برای من دعا كنید، انشاءالله خدا شما را حفظ كند توفیق بدهد تأیید كند انشاءالله خداوند رفع گرفتاری كند. این قضیه است. قضیۀ مهم این است. آن اعجاز در كلام آقای حداد است نه در كار مقدس اردبیلی كه دعا می‌كند خدایا این چاه آب ندارد آبش را بیاور بالا. آقای حداد كلامش اعجاز است. مقام ایشان رفیع است این بالا است نه او. به ایشان می‌فرمایند این مردم خیال می‌كنند اگر كنار چاه بروند دعا كنند آب دربیاید معجزه است اما وقتی شیر خانۀ‌شان را باز می‌كنند آب می‌آید این را معجزه نمی‌دانند، حالا فهمیدید كدام یك از این دو تا مقامشان بالاتر است؟ آن فرقی نمی‌بیند بین آب درآوردن. به جای آب می‌گویند جواهر درآمد، گفت احمد است و آب می‌خواهد جواهر به او می‌دهی؟ ...... بَه چه مقامی‌دارد! خدمت امام زمان می‌رسد! فلان می‌كند! ما نمی‌خواهیم اینها را قدح كنیم، اینها از بزرگان بودند مثل آنها این زمانها نیست این طور هم خیال نكنید كه حالا ما....! نه! ما در مقام مقایسه هستیم نه در مقام قدح، مرحوم مقدس اردبیلی مرد بزرگی بود باتقوا بود دارای كرامات بود و این كرامات را هم بیخود به دست نیاروده بود با ریاضات با اَسهار با شب زنده داریها و امثال ذلك بود ولی عرفان چیز دیگر است، این را من می‌خواهم بگویم. رسیدن به این كلام آقای حداد رسیدن به معنای این آیه است و اذ تخلق من الطین كهیئة الطیر بإذنی، خلق گِل می‌كنی به اذن من، فتنفخ فیه فتكون طیرا بإذنی بعد نفخ در او می‌دمی، ‌می‌شود طیر به اذن من. هر دو می‌شود یكی. ظاهر و باطن هر دو یكی شد. پس نه ظاهری داریم و نه باطنی.

 توحید یعنی این. توحید یعنی ظاهر وباطن از میان برداشته شود حجاب ظاهر و باطن از میان برود یك مشیت و یك اراده انسان بیشتر نبیند این می‌شود توحید. انشاءالله هر وقت رسیدید دست ما را هم بگیرید، خوب است؟ خوب است دیگر؟ ما زحمت می‌كشیم این حرفها را می‌زنیم حالا آنهایی كه به ما گفتند شما هم بالاخره دست ما را بگیرید دیگر.

 حالا این مقامی‌كه برای انسان پیدا می‌شود و انسان ادراك می‌كند كار و فعل حضرت عیسی را، برای چیست؟ چون این وجودش معنا و مفهوم خلقت را ادراك كرده چون وجودش این معنا را ادراك كرده آن كار حضرت عیسی را هم چی است؟ می‌فهمد. اگر ادراك نكند فقط بیر بیر به حضرت عیسی نگاه می‌كند، نگاه می‌كند می‌بیند كه حضرت عیسی آن خاك را برداشت تبدیل كرد به گِل كرد خب این را با چشمش دارد می‌بیند بعد هم یكدفعه پر زد رفت! چی شد؟ من در آن دمیدم و فوت كردم، من فوتی ندیدم. من یك كاری كردم كه این گلی كه در دست من است تبدیل به چی بشود؟ تبدیل به پرنده بشود، من این كار را كردم. چه كار كردی؟ تو نمی‌فهمی. ‌خب چطوری بفهمد؟ حالا حضرت عیسی بخواهد به مای جاهل بفهماند چطوری بفهماند؟ مگر ما می‌فهمیم؟ بیاید بگوید من آمدم آن مشیت الهی، مشیت خلاّقه را آمدم در این پیاده كردم، مشیت چیست؟ خلاّقه چیست؟ پیاده كردن چیست؟ مگر می‌فهمد اصلا؟ مگر ادراك می‌كنیم؟

 آن شعری كه مرحوم آقا خیلی می‌خواندند چی بود؟ همه باید بلد باشیم دیگر. من گنگ خواب دیده و عالم تمام كرد / من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش/ من در یك حالتی هستم در یك موقعیتی هستم یك مسائلی را به من دادند یك مطالبی را به من عنایت كردند كه نه من قادر هستم بیان كنم و نه اشخاص قادرند بشنوند. گیر از هر دو طرف است منع از هر دو طرف است. نه من می‌توانم بیان كنم و نه افراد می‌توانند بشنوند. چرا؟ چون آن به لفظ نمی‌آید. حضرت عیسی آن كاری را كه دارد در ضمیر خود انجام می‌دهد و این طین را تبدیل به طیر می‌كند آیا می‌تواند به لفظ بگوید؟ نمی‌تواند بگوید. چه شخصی می‌تواند به این مقام عرفان پیدا كند؟ وقتی این حالت در او باشد. پس چه شد؟ لا یعرف شیء شیئاً الا بما هو فیه منه. هیچ چیزی عارف به شیء دیگر نخواهد شد مگر به یك واسطه‌ای كه، مگر به یك امری كه، مگر به یك شیء كه در این است در آن هم هست. تا در این دو تا نباشد این عارف نیست نمی‌فهمد. فقط نگاه می‌كند عجب مقامی‌دارد خب چكار كرده؟

 گفت یكی رفته بود بالای منبر داشت حرف می‌زد، خدا رحمت كند مرحوم آقای الهی قمشه ای، من یك وقتهایی ایشان را می‌دیدم ایشان شخص شوخی بود مرد خبی بود مرد بزرگی بود عالمی بود. یك وقت ایشان می‌گفت ما رفتیم در یك دهی بر حسب اتفاق گذرمان افتاد و مجبور شدیم برویم در ده نماز بخوانیم و شب هم بخوابیم ـ حالا ماشین خراب شده بود چی شده بود و اینها. با یك شخصی ـ گفتند تا رفتیم گفتیم كجا باید برویم؟ در مسجد می رویم جا پیدا كردیم كردیم نكردیم در مسجد می‌خوابیم تا صبح. اتفاقا آن آقای ده هم نشسته بود با افراد و اینها، دیگر چه شخصی آمده و این حرفها، خلاصه الان است كه زمینه را بگیرد از دستش! گفت جناب شیخ بگو ببینم از گوسفند چند چیزش حرام است؟ آخر گوسفند كه دیگر! مردم ده با همین مسائل سر و كار دارند آقای الهی می‌گفت من هر چه فكر كردم خیلی بشمارم پنج یا شش تا بیشتر كه نمی‌توانم بشمارم فوقش می‌گوییم خونش حرام است طحالش هم حرام است، مسلم اینها بهتر از ما می‌دانند، با گله سر و كار دارند، گفتم خجالت نمی‌كشی كه این موجود ملكوتی كه از صُقع ربوبی تمام حجب ملكوتیه و جبروتیه را بریده و دریده و نازل شده و در این عالم ملك و معنا و این حرفها، تو داری....! یارو نگاه كرد گفت حاج آقا خیلی باسواد است نمی‌شود با او حرف زد حاج آقا خیلی باسواد است! گفت الحمدلله راحت شدیم از دستش.

فقط همین یك نگاه می‌كنیم، دیگر اضافه بر این مطلبی نمی‌فهمیم و ادراك نمی‌كنیم. خب خیال می‌كنم كه دیگر كم كم وقتش رسیده كه مطلب را جمع كنیم و خیال می‌كنم یك شب دیگر هم بیشتر باقی نمانده، اگر حالا ماه دیده بشود و این حرفها فردا شب است. این مسئله‌ای كه گفتیم لایعرف شیء شیئا الا بما هو فیه منه روی این قضیه انشاءالله فكر كنید تا اینكه بقیۀ مطالب كه رسیدن به مقام ذات است و معنای بك عرفتك، در اینجاكم كم باید روشن بشود اگر بتوانیم راجع به بقیۀ مطلب انشاءالله فردا شب عرایضی را به عنوان ختام عرض می‌كنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد